**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهاردهم\_29 مهر 1397**

کلام در دلیل سوم قائلین به عدم حجیت خبر واحد غیر محفوف به قرائن بود، دلیل تمسک به آیات است. دو تقریب برای تمسک به آیات هست؛ یک تقریب، تقریب مشهور من الشیخ الاعظم و المحقق الخراسانی و من تبعهما من الاعاظم و آن این است که قرآن می فرماید "و لا تقف ما لیس لک به علم" علم یعنی الیقین و القطع و الخبر الواحد لا یفید علما و لا قطعا فمشمول بعموم آیة "و لا تقف ما لیس لک به علم" و لیس حجة ؛ که همان شیخ و من تبعه جواب دادند ادله حجیت خبر این ادله را تخصیص زد.

اما می توان تقریب دیگری از این آیات مبارکات داشت که آن جواب ها کلا نمی تواند با این تقریب مبارزه کند و جواب این تقریب دوم نیست. این جواب می آید یک مقدمه درست می کند و می گوید کلمات قرآن را با اصطلاح منطقیین و فلاسفه نباید معنا کنید، قرآن را باید دید عرب چگونه معنا می کند. شما گفتید العلم هو القطع و الیقین. منطق به 100% می گوید قطع. آیا قرآن کریم وقتی می گوید" ولا تقف ما لیس لک به علم" این را می گوید یا باید بروید لغت و استعمالات عرب را حتی پیش از اسلام ملاحظه کنید که چگونه بکار می بردند. دیدید دو کاربرد برای لغت علم بود یکی وضوح در ماده " ع ل م" چه عِلم آن و چه عَلَم آن. یکی وضوح و آشکار بودن و دیگری هدایت و بصیرت و عدم خبط در مشی انسانی اش یا حتی در مشی معمولی. انه یمشی علی علم.

این معنای علم است. آنچه مقابل آن است جهل است و چه زیبا مرحوم مظفر در اصول الفقه توضیح داده است که شما جهالت را جهالت منطقی معنا نکنید قرآن را دارید معنا می کنید. جهالت یعنی مسیری را بدون بصیرت و آگاهی و اطلاع گام برداشتند و به تعبیر دیگر الجهالة السفاهة. جهالت یعنی بدون تثبت و بدون تحقیق گام برداشتن. یک معامله برایش رخ داده است می گویند این معامله سود دارد، آن را بدون تحقیق انجام می دهد می گوییم این آقا جهالت دارد یعنی کارش سفیهانه است لذا در روایات ما عقل و جهل در کنار هم قرار گرفته است یعنی کاری که عاقلانه نیست و سفیه آن را انجام می دهد.

اما لغت ظن، با توجه به مجموع کلماتی که ظن را از نظر لغت و استعمالتی که در قرآن کریم در مورد ظن هست. ما از قرآن شروع می کنیم:

در سوره نساء 157: ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا

یا انعام 116: ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرسون

یونس 36: وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُون‏

نجم 23 و 24: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى‏ أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى‏

ظن این جا آن ارزو ها و هوای نفس است. آیات قبل را نگاه کنید کجا می آید ظن را بکار می برد جایی که یک اعتقاد دارد که خدا فرشتگان را دختر برای خود گرفته است.

آیه 27 و 28 همان سوره:

إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثى‏ وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً

آنی که در لسان العرب و دیگر کتب لغت آمده است و آقای سیستانی نقل می کند و می خواهد از آن نتیجه بگیرد این است که امور بر سه قسم است:

1. ضررویات؛ مثل دو نقیض با هم جمع نمی شود
2. حسیات
3. نظریات

کلمه ظن در امور نظری بکار برده می شود که نیاز به دلیل و اثبات دارد، حال اگر تو اعتقادی که در اثر این گمانه پیدا کردی 100% یا کمتر باشد باز هم کلمه ظن بکار برده می شود. می فرماید در روایات داریم حُسن ظن به خدا. کلمه ظن را آورده است به جای علم بدون هیچ قیدی.

ظن آن اعتقادی است که در امور نظری حاصل می شود چه به حد جزم برسد و چه نرسد.

بعد ایشان به لحاظ مبادی ظن را به سه قسم تقسیم می کند:

1. حساب احتمالات؛ می آید برای اینکه اثبات کند آب در 100 درجه به جوش می آید آزمایش می کند، بار اول یک احتمال می دهد که آب 100 درجه بجوشد بعد از چند مرتبه آزمایش می گوید الظن به اینکه آب 100 درجه به جوش می آید . این به معنای ظن منطقی نیست این به این معنا است که من از راه حساب احتمالات یک اعتقادی بدست آورده­ام
2. المظنه الناشئه از مبادی ذات القیمه کحسن الظن بالله.
3. المظنة الناشئة من مبادئ که هیچ ارزشی ندارد.

اگر قرآن می فرماید یظنون بالله ظن السوء مال ان مبادی اش هست که از قسم سوم است.

تقریرات آقای سیستانی، ص 52:

اما بحث خبر واحد فقد تجد من یثق بکلام شخص لکونه ثقة اما این کلام امیر المومنین را لحاظ نمی کند که لا تنظر الا من قال و لکن انظر الا ما قال..فان هذا یعنی عدم اعمال الفکر ..فان کون الخبر ذا سند صحیحه او فی کتاب معین لا یغنی.

چه قرآن و چه غیر قرآن اگر گفت ان الظن لا یغنی من الحق شیئا این را می گوید . اگر قرآن می گوید فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه..یعنی آن هایی که صرف شنیدن برایشان کافی نیست..مقایسه می کنند تبین می کنند.

مبادا با مبادی ادیمة القیمة هر حرفی را بپذیری ان الظن لا یغنی من الحق شیئا فالقرآن یامر بالتعقل فکل عقیدة لا تکون علی هذا الاساس یحاربه القرآن و هذا امر لا یقبل التخصیص

اذا القرآن المجید منهجه الذی لا یقبل التخصیص و التقیید و الحکومة و الورود و امثال ذلک، انّ کل شیء یرید الفرد تلقیه لابد ان یتامله و یدرسه و یلاحظ لوازمه و ملزوماته و یقیسه بالاصول الطبیعیه فی ما اذا کان خبرا عن الامور الطبیعیه. و یقیسه بالاصول المسلمه من الشریعة فاذا اخبر احد مثلا عن امر الواقعی فلابد ان الانسان یقیسه بما لدیه من المعلومات المتیقنه و الواضحه تمام الوضوح.

و لذا گفتیم باید خبر را با روح قرآن و روح سنت سنجید

فالنتیجة ان منهج الاسلام المبین فی هذه الآیات ینافی الاعتقاد علی خبر الثقة لانه الثقة

خلاصه آن که این آیات به تعبیر بنده در بحث ما معنایش این است که هر خبری برای ما آمد اولا ببینید که گفته است و ثانیا ببینید چه گفته است تا بدون علم و ظن و جاهلیت و سفاهت نباشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.